

نقدی بر ساختار صفت نسبی در زبان فارسی

دکتر محمدجواد شریعت^۱

چکیده

یکی از مشکلات متون نظم و نثر ادب فارسی صفت‌های نسبی و علائم آن است که غالب مطالعه‌کنندگان و مدرّسان متون فارسی تصوّر می‌کنند که آن‌ها را می‌دانند و بر آن‌ها تسلّط دارند، غافل از این‌که پسوندهای صفت نسبی ساز متعدّد و راه و رسم ساختن صفت و اسم و قید در آن‌ها مختلف و سرگردان‌کننده است. در این مقاله قدم‌های اولیه در شناخت این قسمت از دستور زبان فارسی برداشته شده و بخشی از این پسوندها به نظر خوانندگان رسیده است و شرح مختصری از تأثیرات آن‌ها به میان آمده است و در نتیجه بخشی از صفت‌های نسبی در حدّ تذکّر به قلم آمده و این موضوع مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. کلیدواژه‌ها: صفت نسبی، پسوند صفت نسبی، صفت نسبی به جای صفت فاعلی و مفعولی.

۱. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۱

مقدمه

یکی از مشکلات متون نظم و نثر فارسی فهم و درک صفت‌های نسبی و ارتباط آن‌ها با ماقبل و مابعد این صفت‌هاست و این مشکل از آنجاست که خود صفت نسبی دقایقی دارد که کم‌تر به این دقایق توجه شده است. در این مقاله سعی شده است که این بخش از دستور زبان برای خوانندگان بررسی شود و زوایا و خبایای آن تا حدی روشن گردد.

قبل از هر چیز اشاره به این نکته لازم است که همه می‌دانیم که زبان فارسی زبانی پیوندی است یعنی پیشوندها و پسوندها در ساختمان کلمات نقش اساسی دارند. اما زبان عربی زبانی قالبی است یعنی در صرف زبان عربی اسم فاعل در قالب فاعل و اسم مفعول در قالب مفعول خودنمایی می‌کند. اما در قسمت صفت نسبی، زبان عربی هم شکل پیوندی پیدا می‌کند و این یکی از عجایب زبان عربی است و ریشه در زبان عبری و ماقبل آن دارد. صفت نسبی در زبان عربی با پسوند "یاء" نسبت شکل می‌گیرد و از این نظر قابل مطالعه جدی است. در زبان فارسی هم دامنه صفت نسبی و تعبیرات و تبدیلات، آن قدر وسیع است که باید درباره آن کتابی پر حجم و مبسوط نوشت. آنچه در کتب دستور زبان فارسی آمده است این است که چند پسوند در ساختن صفت نسبی دخالت دارند که اولین و مهم‌ترین آن‌ها پسوند "ی" (یاء نسبت) است که در زبان عربی مشدد است اما در زبان فارسی مشدد نیست. مثلاً کسی که اهل اصفهان باشد در زبان فارسی به (اصفهانی) موصوف است و اگر جانشین اسم گردد جمع آن (اصفهانیان) یا (اصفهانی‌ها) می‌شود اما اگر در زبان عربی آن را بیابیم به (اصفهانییّ با تشدید یاء نسبت) منسوب یا موصوف است و اگر جانشین اسم براساس زبان فارسی گردد جمع آن (اصفهانییون) یا (اصفهانییین) یا (اصفهانییات) می‌شود.

صفت نسبی در زبان عربی

دامنه صفت‌های نسبی زبان عربی که در متون نظم و نثر فارسی آمده است و در ذیل همین علامت صفت نسبی قرار دارد، بسیار وسیع است:

مثلاً اگر در عربی کلمه‌ای بر وزن فاعل آمده باشد و مقصود صاحب آن چیز باشد بدون یاء نسبت هم منسوب یا صفت نسبی است: "تامر" صفت نسبی به معنی صاحب خرما یا خرمایی است و "ناصری" صفت نسبی به کلمه (ناصره) مؤنث ناصر است و "عِراقی" صفت نسبی و کلمه (عِراقین) تثنیه عراق است و "مَتَجَری" صفت نسبی کلمه (مَتَاجِر) جمع متجر است و "مَلکی" (به فتح لام) صفت نسبی (ملک به کسر لام) و "کَبَدی" (به فتح باء) صفت نسبی (کَبَد به کسر باء) است.

توجه داشته باشید که وقتی در کلاس درس، استادی کَبَدی را به فتح باء می‌خواند و آن را منسوب به کَبَد به کسر باء می‌گوید، دانشجویان از او توضیح خواهند خواست که چگونه باء مکسور در مفرد و اصل به باء مفتوح در صفت نسبی تبدیل شده است و باید استاد دانسته باشد که اسم سه حرفی مکسورالعین در صفت نسبی مفتوح العین می‌شود. در کلمه "بیضاء" که همزه‌اش علامت تأنیث است همزه به واو بدل می‌شود "بیضاوی". اما در کلمه "سما" که همزه‌اش بدل از واو است هم "سماوی" درست است و هم "سمائی". در کلمه "فتی" که الف در مرتبه سوم کلمه است در صفت نسبی تبدیل به واو می‌شود "فتوی" اما در کلمه "معنی" که الف در مرتبه چهارم و حرف دوم کلمه ساکن است هم می‌توان تغییری در کلمه نداد "معنی" و هم می‌توان الف را به واو تبدیل کرد "معنوی". هم‌چنین است در کلمه "دُنیا" "دُنئی"؛ "دُنیوی". اما اگر حرف الف در مرتبه پنجم و بالاتر باشد، الف حذف می‌شود مثل "مُصطفی" که "مصطفی" می‌شود اما هم در عربی و هم در زبان فارسی این الف گاهی به واو بدل می‌شود "مصطفوی". اما "قاضی" که مختوم به یاء است مانند مختوم به الف عمل می‌شود، جز آن‌که قبل از واو مفتوح می‌گردد "قاضی"، قاضوی".

اما "حَى" و "طَى" که به یاء مشدّد ختم می‌شوند و بعد از یک حرف هم هستند به صورت "حَيَوَى" و "طَوَوَى" در می‌آیند. اما "نَبَى" که به یاء مشدّد ختم می‌شود ولی بعد از دو حرف قرار گرفته به صورت "نَبَوَى" در می‌آید. اما "مَرَمَى" و "شَافَعَى" و "کَرَسَى" که یاء مشدّد بعد از سه حرف یا بیش‌تر قرار گرفته است در اسم منسوب یا صفت نسبی تغییری نمی‌کند و به حال خود باقی می‌ماند.

اگر اسمی بر وزن فَعِيلَه باشد، یاء آن حذف و ماقبل آن مفتوح می‌شود؛ مانند "مَدِينَه" که "مَدَنَى" می‌شود. اما اگر بر وزن فَعِيلَه باشد و مضاعف هم باشد، مانند "جَلِيلَه" و "طَوِيلَه" قاعده عمومی درباره آن اجرا می‌شود و به صورت "جَلِيلَى" و "طَوِيلَى" در می‌آید.

"طَبِيعَه" و "سَلِيقَه" هم به صورت "طَبِيعَى" و "سَلِيقَى" در می‌آیند.

اگر اسمی دارای سه حرف بوده اما حرف آخر آن حذف شده است در اسم منسوب یا صفت نسبی آن حرف حذف شده به جای خود باز می‌گردد مانند "أَب" و "أَخ" که به صورت "أَبَوَى" و "أَخَوَى" در می‌آید.

"إِبْن" و "إِسْم" به صورت "إِبْنَى" و "إِسْمَى" و گاهی هم به صورت "بَنَوَى" و "سَمَوَى" در می‌آیند.

"سَنَه" و "لُغَه" به صورت "سَنَوَى" و "لُغَوَى" در می‌آیند، زیرا در اصل به جای تاء تأنیث در اصل آن‌ها حرف "واو" بوده است.

از صفت‌های غیرقیاسی بعضی در نظم و نثر فارسی استعمال می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها چنین است.

أَمَوَى: "أَمِيَه"، بَدَوَى: "باديه"، بحرانی: "بحرين"، بَصْرَى: "بصره"، ثَقَفَى: "ثَقِيف"، خَضْرَمَى: "خَضْرَمَوْت"، دَهْرَى: "دهر"، دِيرَانَى: "دير"، رُوحَانَى: "روح"، رَبَّانَى: "رب"، شام و شامی: "شَام"، شَعْرَانَى: "شعر كثير"، صَدْرَانَى: "صدر كبير"، صَنَعَانَى: "صَنَعَاء"،

طائِي: "طِي"، عَبْدَلِي: "عبدالله"، قُرَشِي: "قُرَيْش"، مَرَقْسِي: "امرؤ القيس"، نُبَاطِي: "الانباط"، نَصْرَانِي: "ناصره"، يَمَانِي: "يَمَن".

صفت نسبی در زبان فارسی

در زبان فارسی چندین پسوند نسبت وجود دارد که هر کدام باید مورد بحث قرار گیرد و گرد ابهام از روی آن‌ها برطرف شود. در آغاز باید این نکته گوشزد گردد که پسوند نسبت به آخر اسم می‌پیوندد و آن را به صفت نسبی تبدیل می‌کند که در مورد "یاء نسبت" باید گفته شود که در مقابل آن "یاء مصدری" وجود دارد که کار آن به عکس "یاء نسبت" است یعنی صفت را به اسم تبدیل می‌کند.

الف) پسوند "ی" نسبت

بزرگ‌ترین پسوند نسبت همان "یاء نسبت" است که به آخر بسیاری از اسم‌ها می‌پیوندد و آن‌ها را تبدیل به صفت می‌کند.

الف - ۱) نسبت به مکان: اصفهانی، شیرازی، خجندی، ایرانی.

الف - ۲) نسبت به چیزی: یاسی، کرباسی، زری، زعفرانی، شیری، قلمی.

الف - ۳) نسبت به شخصی از اشخاص: حسنی، حسینی، سیاوشی.

الف - ۴) سازندگی و فروشنده‌گی و با اشاره به مکان (که در این مورد پسوند به صفت به جای اسم می‌پیوندد): کله‌پزی، کبابی، بریانی، بقالی. ولی گاهی به آخر اسم هم می‌پیوندد: برقی و لغتی.

الف - ۵) اتّصاف و دارندگی (که معادل پسوندهای "وَر" و "مند" است): هنری، نامی.

الف - ۶) در معنی صفت فاعلی است: جنگی "جنگنده"، خونی "خونریز".

الف - ۷) در معنی صفت مفعولی است: زندانی (به زندان انداخته شده) نهانی (پنهان

شده) قرضی (به قرض گرفته).

الف - ۸) به آخر مصدر اضافه می‌شود که در بعضی از مواقع معنی لیاقت می‌دهد و آن را یاء لیاقت می‌خوانند: خوردنی (لایق خوردن) گفتنی (لایق گفتن).

الف - ۹) در مورد فوق می‌تواند این "ی" به آخر کلمه‌ای غیر از مصدر اضافه شود مانند: خوراکی، پوشاکی.

الف - ۱۰) به آخر مصدر اضافه می‌شود اما از آن معنی لیاقت مستفاد نمی‌شود مانند آمدنی (او عاقبت آمدنی شد) رفتنی (ما همه از این جهان رفتنی هستیم)، ماندنی (او چند روز دیگر در اینجا ماندنی است).

الف - ۱۱) گاهی به آخر صفت به جای اسم اضافه می‌شود و معنی تفخیم و بزرگداشت می‌دهد: حضرت صاحبقرانی، حضرت استادی (که در مورد اخیر بعضی در آن نشان ایهام یاء وحدت عربی هم می‌دهند).

الف - ۱۲) گاهی به آخر اسم اضافه می‌شود و معنی اصلی آن اسم را می‌دهد، یعنی به نظر می‌آید که این پسوند زائد است مانند: ارمغانی (از ارمغان) که هر دو به معنی هدیه است و یا (باره و بارگی) که هر دو به معنی اسب است.

الف - ۱۳) برای نسبت به خاندان، پدران، نیاکان به کار می‌رود: حسینی، زهرایی، قشقایی.

الف - ۱۴) برای بیان نسبت و ساختن اسم آلت به کار می‌رود: دم‌پایی، زیرسیگاری.

الف - ۱۵) برای بیان نسبت توأم با تحقیر به کار می‌رود: عوضی! مافنگی!

الف - ۱۶) برای بیان نسبت توأم با آلودگی به کار می‌رود: گلی، روغنی.

الف - ۱۷) برای بیان مناسبت به کار می‌رود مانند: کت و شلواری (پارچه مناسب کت و شلوار) سفری (گاز سفری).

الف - ۱۸) برای بیان دوست‌داری یا طرف‌داری: این بچه میوه‌ای نیست (علاقه‌ای به

میوه ندارد) او فوتبالی است (طرفدار بازی فوتبال است).

الف - ۱۹) جنس چیزی را می‌رساند: چرمی، مقوایی.

الف - ۲۰) به اسم یا صفت اضافه می‌شود و صفت ایجاد می‌کند اما صفتی است که به جای قید هم می‌تواند به کار رود: انتخابی، دروغی، زوری، ماشینی.

الف - ۲۱) به قید اضافه می‌شود و صفت می‌سازد: ناگهانی.

الف - ۲۲) به اسم، صفت و قید اضافه می‌شود و در معنی و مقوله دستوری آن‌ها تغییری نمی‌دهد: انباری، چندمی، زودی.

الف - ۲۳) برای بیان نسبت و مفهوم فاصله به کار می‌رود: در دو قدمی است، در نزدیکی تهران.

الف - ۲۴) با پیشوند "نا" و اسم و یاء نسبت: ناپدری، نامادری.

الف - ۲۵) در آخر کلمات مکرر صفت یا قید می‌سازد: سرسری، دمدمی، فرفری.

جالب توجه است که چند صفت نسبی همواره به عنوان اسم در زبان فارسی به کار رفته است مانند روزی (رزق) آدمی، (انسان و بشر) و القاب مختلف در ادبیات و زبان امروزی مانند فردوسی، سعدی، خاقانی، نظامی و همه نام خانوادگی‌های زبان فارسی کنونی مانند انزایی، اقبالی، اتابکی و....

نکته دیگر آن‌که این یاء نسبت به آخر کلمات جمع هم افزوده می‌شود مانند خسروانی و پهلوانی و شاهانی و صدرانی و.... اما نباید آن‌ها را با پسوند (آنی) در کلمات عربی اشتباه کرد. یعنی قاعده کلی آن است که اگر صفت نسبی با کلمه (آنی) ختم شده باشد این پسوند (آنی) مخصوص زبان عربی است مثل روحانی، جسمانی، صمدانی، عصبانی، اما اگر در کلمات فارسی مانند خسروانی و شاهانی ملاحظه می‌شود عبارت است از (الف و نون جمع فارسی) + یاء نسبت. از طرف دیگر در زبان عربی ممکن است یک اسم به دو صورت به حالت منسوب با صفت نسبی درآید مانند (روح) که (روحی) و (روحانی) هر

دو مورد استعمال است اما از نظر معنی هر یک دارای ظرافت مخصوص خود هستند. مثلاً "امراض روحی" به معنی بیماری‌های روانی است اما افکار روحانی به معنی افکار مربوط به تعالی روحی است.

ب) پسوند "ه" نسبت

علامت نسبت یا پسوند صفت نسبی دیگری داریم و آن حرف هاء غیر ملفوظی است که:

ب - ۱) به آخر اسم می‌پیوندد و صفت نسبی می‌سازد مانند نبرده (جنگجو)، بهاره، پاییزه، زمستانه، تابستانه.

ب - ۲) به آخر بن مضارع می‌پیوندد و صفت نسبی می‌سازد مانند بنده (غلام) و گنده (گندیده) که در هر دو مثال معنی اسم مفعول با صفت مفعولی از آن اراده شده است (بنده) (در بند شده) و گنده (گندیده شده).

ب - ۳) همراه اسمی می‌آید که دارای صفت پیشین است و به عنوان صفت نسبی به کار می‌رود مانند "این کاره"، "چند کاره"، "چند نفره".

ب - ۴) در بعضی از کلمات تغییری ایجاد نمی‌کند؛ مانند (جاودان و جاودانه)، (شادمان و شادمانه)، (آشکار و آشکاره)، (روان و روانه).

ب - ۵) گاهی این هاء نسبت در آخر جمع می‌آید مانند "روزانه" از روز + ان جمع + ه، "شبانه" از شب + ان جمع + ه، "مردانه" مرد + ان جمع + ه، "بچگانه" از بچه + ان جمع + ه، "دیوانه" از دیو + ان جمع + ه.

بعضی از دستورنویسان و بعضی از زبان‌شناسان در چنین مواردی می‌گویند نشانه صفت نسبی در این کلمات "آنه" است، اما این نظر خطاست. یکی در مورد روزانه و شبانه می‌گویند روز و شب به الف و نون جمع بسته نمی‌شود در حالی که در ادب فارسی بارها

روزان و شبان استعمال شده است. دیگر آن که می‌گویند بعضی از کلمات عربی که در فارسی آمده است نمی‌توان آن‌ها را به الف و نون جمع بست و به آخر آن، هاء نسبت افزود؛ مانند "شکرانه" غافل از این هستند که حرف هاء نسبت به آخر (شکران)، مصدر دوم شکر اضافه شده است و الف و نون آن جزء اصلی کلمه است. اصولاً قبل از این هاء نسبت انواع "ان" می‌آید خواه علامت جمع باشد مانند مثال‌های ذکر شده و خواه الف و نون اصلی باشد مانند "فرزان و فرزانه" و خواه الف و نون صفت نسبی باشد مانند "جانان و جانانه" و خواه الف و نون مصدر زبان عربی باشد مانند "شکران و شکرانه".

ب - ۶) پس از عدد و معدود هم می‌آید مانند دو روزه و سه ماهه که فاصله زمانی را می‌رساند، هم‌چنین "یکشبه" که هم صفت نسبی است "کار یکشبه" و هم قید است: "یکشبه این کار پایان می‌یابد".

ب - ۷) گاهی این هاء نسبت به آخر کلمه‌ای اضافه می‌شود ولی به عنوان صفت به کار نمی‌رود مانند "روزه" که هاء نسبت به آخر "روز" که اسم است افزوده شده ولی به عنوان اسم به کار می‌رود: آدمی "در یاء نسبت".

ب - ۸) این هاء نسبت گاهی معنی تشبیه می‌دهد و دیگر از زی خود خارج می‌شود و صفت نمی‌سازد بلکه اسمی با معنی تشبیه می‌سازد مانند دندان و دهانه و دماغه و دسته و پایه.

ب - ۹) گاهی به آخر عدد می‌آید و دوره‌ای از زمان را نشان می‌دهد مانند دهه، سده، هزاره.

ب - ۱۰) گاهی پس از عدد و معدود می‌آید و مقدار را می‌رساند مانند دو مرده و ده مرده و دوزنه و دو دره.

ب - ۱۱) به آخر صفت نسبی مختوم به "ین" می‌پیوندد مانند "زرّین و زرّینه" "سیمین و سیمینه".

در اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره شود و از التباس یک نوع حرف "هـ" با این هاء پسوند صفت نسبی جلوگیری شود.

می‌دانیم که در زبان عربی بعضی از کلمات به تاء مدوّر ختم می‌شوند مانند تاء تأنیث و تاء مصدری. این حرف تاء وقتی به زبان فارسی راه پیدا می‌کند به دو صورت پذیرفته می‌شود: یکی به صورت حرف "ت" و دیگری به صورت حرف "ه" که گاهی در معنی کلمه باعث اختلاف می‌گردد. مثلاً در کلمه "مراجعة" عربی در فارسی گاهی به صورت "مراجعت" به معنی بازگشت در می‌آید و گاهی به صورت "مراجعه" به معنی رجوع کردن به کسی یا چیزی. همین‌گونه است "اقامة" که گاهی "اقامت" به معنی ماندن در محلی است و گاهی "اقامه" به معنی بر پای داشتن است. در مورد کلمه "اشاره" ضعیف‌تر عمل شده است به این معنی که "اشارت" و "اشاره" در زبان فارسی هر دو به معنی نشان دادن است اما در متون نظم و نثر فارسی گاهی اشارت به معنی "حکم" است مانند "پادشاهی به کشتن اسیری اشارت کرد - از گلستان سعدی" که همین کلمه اشارت در شعر حافظ با ظرافت ایهام، هر دو معنی را با هم دارد آنجا که می‌فرماید:

«مژه سیاهت ار کرد به خون ما اشارت ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا»
(حافظ، ۱۳۷۰: ۹۹)

که با توجه به این‌که فاعل "مژه" است، اشارت به معنی نشان دادن است و با توجه به معنی "خون" یعنی "قتل" اشارت به معنی حکم است.

پ) پسوند "و" نسبت

پسوند "و" هم یکی از پسوندهای صفت نسبی است که مانند پسوند "هـ" زیر و بالای بسیار دارد.

پ - ۱) این پسوند به آخر اسم می‌پیوندد و صفت نسبی ایجاد می‌کند که در آن معنی

دارندگی آن اسم است مانند "ریشو" و "سبیلو".

پ - ۲) به آخر اسم می‌پیوندد و صفت نسبی با معنی مبالغه ایجاد می‌کند مانند "ریغو".
پ - ۳) در همان حالت بالا (شماره ۲) با پیوستن به بن مضارع می‌پیوندند. مانند "ترسو".

پ - ۴) صفت نسبی به جای صفت فاعلی می‌سازد مانند "زائو" و صفت نسبی به جای صفت مفعولی می‌سازد "کرمو".

پ - ۵) به آخر اسم می‌پیوندد و صفت نسبی با معنی مبالغه می‌کند (اما با فقره ۲ کمی فرق دارد) مانند "شکمو" (در اینجا افاده کثرت در عمل مراد است).

پ - ۶) این پسوند گاهی هم اسم‌ساز است. مانند "دارو" که دار به معنی گیاه و درخت است و داروهای اوّلیه از گیاه و درخت استحصال می‌شده.

پ - ۷) این پسوند که گاهی اسم‌ساز است در معنی مشابهت به کار می‌رود. مانند "سَمَنو" از سَمَن به معنی روغن چراغ که معمولاً روغن نباتی و به رنگ قهوه‌ای بوده است و چون این حرف "و" در اصل صفت نسبی می‌ساخته است اکنون در شیراز به آن "سمنی" می‌گویند و در افغانستان به آن "سمنک" می‌گویند. کلمه "کاهو" نیز مانند "سمنو" است یعنی چیزی شبیه "کاه" و "نازو" درختی شبیه "ناژ" کاج، صنوبر.

پ - ۸) این پسوند گاهی معنی وسیله کاری را بیان می‌کند مانند "بازو" (وسیله باز کردن است).

پ - ۹) این پسوند گاهی در معنی تأنیث است مانند "بانو" مؤنث (بان) به معنی کدخدا و رئیس خانه و محافظ خانواده.

پ - ۱۰) مبدّل الف مثلاً در "بابو" به جای بابا در بزرگان صوفیه.

ت) پسوند "ین" نسبت

پسوند دیگری که از اسم صفت نسبی می‌سازد "ین" است.

ت - ۱) این پسوند به آخر اسم می‌آید و صفت نسبی می‌سازد مانند؛ سنگ "سنگین"، زرّ "زرّین"، سیم "سیمین"، مشک "مشکین"، رنگ "رنگین".

ت - ۲) فرق این پسوند با پسوند "ی" در این است که این پسوند باطن چیزی را بیان می‌کند ولی پسوند "ی" ظاهر آن را، مثلاً "ظرف سنگی" یعنی ظرفی که از سنگ ساخته شده باشد اما "ظرف سنگین" یعنی ظرفی که از نظر وزن یا قیمت وزین یا قیمتی باشد. در کلمه زرّین هم همین‌گونه است یعنی وقتی می‌گوییم "پارچه زرّی" یعنی پارچه‌ای که در آن رشته‌های طلا به کار رفته باشد اما وقتی می‌گوییم "سیب زرّین" سیبی که تالّو داشته باشد.

ت - ۳) کلمه "مشکین" یعنی چیزی که بوی مشک بدهد و معطر باشد، اما وقتی می‌گوییم "مشکی" یعنی چیزی که به رنگ مشک یعنی سیاه باشد.

ت - ۴) اما گاهی این دو با هم فرق ندارند مانند پشمی و پشمین.

ت - ۵) در نثر و نظم فارسی گاهی این قواعد به هم می‌خورد و مثلاً "سنگین دل" یعنی کسی که دلش از سنگ باشد.

«کفر زلفش رهدین می‌زد و آن سنگین دل در بی‌اش مشعلی از چهره برافروخته بود»
(حافظ، ۱۳۷۰: ۲۰۷)

ت - ۶) پسوند "ین" علاوه بر این که پسوند صفت نسبی ساز است، در عدد ترتیبی که در حالت مقلوب قرار گیرد به کار می‌رود. مثلاً اگر بخواهیم "درس چهارم" را مقلوب کنیم می‌گوییم "چهارمین درس" اما گاهی هم از این پسوند استفاده نمی‌کنیم و مثلاً "شخص دوم" را "دوم شخص می‌گوییم".

ت - ۷) این پسوند در صفت عالی نیز به کار می‌رود و اگر مکسور شود بعد از آن جمع می‌آید مانند "بزرگ‌ترین شهرها" و اگر مکسور نشود بعد از آن مفرد می‌آید مانند "بزرگ‌ترین شهر". در زمان قدیم این پسوند را در صفت عالی استعمال نمی‌کردند اما شرایط آن را اجرا می‌کردند یعنی به جای "بزرگ‌ترین اطبا"، "بزرگ‌ترِ اطبا" و به جای "بزرگ‌ترین طبیب"، "بزرگ‌ترِ طبیب" می‌گفتند.

ت - ۸) گاهی به آخر صفت نسبی که با "ین" ساخته شده باشد، علامت دیگر صفت نسبی یعنی "ه" را هم اضافه می‌کنند مانند "زرّین و زرّینه"، "پشمین و پشمینه" و این همان اساس طبیعی زبان فارسی است که قبل از "ه" یا "ان" می‌آید: "زنانه و مردانه" یا "ین" می‌آید مثل "زرّینه و سیمینه".

ت - ۹) غالباً صفت نسبی مختوم به "ینه" به جای اسم به کار می‌رود مثل "پشمینه" به جای لباس پشمینه "پشمینه ناپاک صوفی".

ت - ۱۰) گاهی هم این نوع صفت به عنوان صفت مقلوب به کار می‌رود مثل "زرّینه رود" و "زرّینه طشت" که کنایه از خورشید است.

ث) پسوند "گان" نسبت

علامت صفت نسبی دیگر در زبان و ادبیات فارسی "گان" است.

ث - ۱) این علامت بعد از اسم می‌آید و صفت نسبی می‌سازد مانند "گروگان" و "بازارگان" که مخفف آن "بازرگان" است.

ث - ۲) این پسوند اگر به آخر اسمی بیوندد که به هاء ملفوظ ختم شده باشد، آن حرف هاء ملفوظ تبدیل به "ی" می‌شود مانند "شاه" و "راه" که شایگان و رایگان می‌شود در معنی شاهانه و مجانی (چیزی که از سر راه پیدا کرده باشی).

ث - ۳) این پسوند می‌تواند اسم‌ساز باشد و در وقتی اسم روز و اسم ماه در میان

زرتشتیان یکی می‌شد به آخر آن "گان" می‌افزودند مثلاً به پنجم ماه "خرداد" خرداد "خردادگان" و به شانزدهم ماه "مهرگان" می‌گفتند.

بحث دربارهٔ صفت نسبی و متفرعات آن بسیار گسترده است و این مقاله سرآغاز این بحث است که ان شاء الله در مقالات بعدی دربارهٔ آن گفت‌وگو خواهیم کرد.

نتیجه

صفت نسبی در زبان فارسی و عربی مشکلات و ویژگی‌های فراوانی دارد. در زبان عربی که از اساس زبانی قالبی است، علامت صفت نسبی مانند زبان فارسی به کلمه می‌چسبد و بسته به نوع کلمه و حالت آن، شکل تازه‌ای بدان می‌بخشد. در زبان فارسی هم علائم و پسوندهای مختلفی برای ساخت صفت نسبی وجود دارد که "ی"، "ه"، "و"، "ین"، و "گان" از آن جمله‌اند. این پسوندها بسته به نوع و ساخت کلمه‌ای که بدان می‌چسبد، اشکال و معانی مختلفی به واژه‌ها می‌افزاید. دربارهٔ تنوع و غوامض صفت نسبی در فارسی و عربی علی‌رغم جذابیت و نظام خاصی که دارد تا کنون آن‌گونه که باید و شاید دربارهٔ آن تحقیق و بحث نشده است و این مقاله سرآغاز این تحقیق گسترده و بحث مفصل است که در آینده دربارهٔ آن مقالاتی ارائه خواهیم داد.

منابع

۱. احمدی گیوی، حسن و حسن انوری. (۱۳۷۸). دستور زبان فارسی (۲). تهران: فاطمی.
۲. ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۵۱). حرف ربط (پیوند). سومین کنگره تحقیقات ایرانی. ج ۲. ویرایش محمد روشن. توس. تهران.
۳. باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. بر پایه یک نظریه عمومی زبان. ج ۱۵. تهران: امیرکبیر.
۴. حافظ. (۱۳۷۰). دیوان حافظ. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. ج ۳. تهران: اساطیر.
۵. خطیب‌رهر، خلیل. (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی. کتاب حروف اضافه و ربط. تهران: سعدی.
۶. خیام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۴۷). دستور زبان فارسی. تهران: کتاب‌فروشی تبریز.
۷. دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۴۵). دستور زبان فارسی. تهران: علی‌اکبر علمی.
۸. شفائی، احمد. (۱۳۶۳). مبانی علمی دستور زبان فارسی. تهران: خوشه.
۹. غلامعلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۲). ساخت زبان فارسی. تهران: احیاء کتاب.
۱۰. فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
۱۱. لازار، ژیلبر. (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی معاصر. ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
۱۲. مشکور، محمدجواد. (۱۳۵۵). دستور نامه در صرف و نحو زبان فارسی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
۱۳. ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی ج ۱۹. تهران: توس.
۱۴. وزین‌پور، نادر. (۱۳۶۹). دستور زبان فارسی. تهران: معین.

علاوه بر منابع بالا از فرهنگ فارسی معین و فرهنگ بزرگ سخن نیز استفاده شده است و در بخش منسوبات عربی، کتاب کامل‌ترین صرف و نحو عربی ترجمه محمدجواد شریعت مورد استفاده قرار گرفته است.